



تا اینکه سال ۹۰ همراه همسر برای ادامه کارش به کلات رفتیم.

کلات به من خیلی کمک کرد. آنجا گردشگر زیاد می آمد و من کارهایم را به بازارچه صنایع دستی می دادم. استقبال خوبی از آن ها می شد. بعد از کلات، همسر به شهر دیگری منتقل شد. من همراهش نرفتم و در طبقه بالای خانه پدرم در مشهد ساکن شدم. حدود ۶ سال فقط پنجشنبه ها و جمعه ها همسر مرا می دیدم و روزهای دیگر هفته تنها بودم. در این مدت، پدر و مادرم خیلی کمکم می کردند. هنوز هم خیلی کمکم هستند و از بچه دونیم ساله ام را نگهداری می کنند تا من به کارگاه برسم.

➤ به اندازه ای سود کردیم که تنها توانستیم یک سفر شمال برویم

خانواده خانم ایمانی او را همراهی می کنند و خانه پدری را برای کار آفرینی می شود. او همان سال تصمیم می گیرد در حوزه صنایع دستی عرض اندامی جدی کند و در نمایشگاه بین المللی صنایع دستی شرکت کند. «اتفاقی با همسر تصمیم گرفتیم در نمایشگاه صنایع دستی تهران که بین المللی هم بود شرکت کنیم. پسرم چهار ساله شده بود و همسر یک هفته برای این نمایشگاه مرخصی گرفت. هر چه کار داشتیم برداشتیم و راهی شدیم. در حدی که توقع داشتیم کارها فروش نرفت. به اندازه ای سود کردیم که توانستیم یک سفر شمال برویم اما آجاییک اتفاق خوب برایم پیش آمد. آن هم آشنایی با آجایی مشهدی بود که تعدادی جاسوئیچی به من سفارش داد. گفت: هر چه کار بزنید می خواهم و در کل ایران توزیع می کنم. برای این کار، خانه ام را کارگاه کردم. چند خانم را برای کار هماهنگ کردم و آموزش های لازم را به آن ها دادم. آن زمان کارها را می بردند خانه خودشان انجام می دادند. آنجا بود که من کار تولیدی در تیراژ بالا را یاد گرفتم. البته یک سال بعد، ناگهان و بدون هماهنگی، آن آقا رابطه کاری اش را با من قطع کرد. ظاهرا از چین کارهای ارزان تری وارد کرده بود که دیگر سراغ من نیامد. کلی کار و مواد خام روی دست من مانده بود که نمی دانستم با آن ها چه کار کنم. کار تولیدی خوابید و بچه ها پراکنده شدند.»

➤ سه ماه طول کشید تا دوباره خودم را جمع و جور کردم

او یاد گرفته است که از وسایلی دور ریختنی چیزهای با ارزشی درست کند. جاسوئیچی را با پوست گردو و صدف های کوچک تزئین می کند. گل و گیاه و انار خشک شده را به همراه تکه های کاغذ رنگی در کنار هم قرار می دهد. او باور دارد که می شود از کمترین امکانات بیشترین استفاده را کرد. کار آفرین ما زمین می خورد ولی شکست نمی خورد! چند ماه در رنج می مانند اما دوباره از لاکش خارج می شود و به بازار می رود. این بار همان رنج را دستمایه کارش می کند تا دوباره از این سوراخ گزیده نشود. «سه ماه طول کشید تا خودم را جمع و جور کردم. خیلی سخت بود ولی یاد گرفتم دیگر خودم را مشتری هایم ارتباط بگیرم و فقط با یک نفر در ارتباط نباشم. از آن به بعد، وارد کار رزین شدم. البته همان آقا چند سال بعد دوباره سراغ کارهای من آمد. آن موقع دلار گران شده بود و واردات از چین سود نداشت. یک سال دوباره با هم کار کردیم و باز یکبار به خیبر رفت ولی این بار دیگر زبان نکردم چون مشتری

خودم را داشتم. الان حدود ۴۰ نمایندگی فروش در شهرهای مختلف دارم. البته از دیگر کشورها مانند ترکیه، ایتالیا و تایلند هم مشتری پیدا کرده ام که اگر اتفاقی پیش بیاید و یکی را از دست بدهم زیان نمی کنم. این را هم بگویم که این نمایندگی ها را به مرور و در نمایشگاه های مختلف به دست آورده و تلاش کرده ام با آن ها ارتباط بگیرم.»

➤ حتی نمی دانستم اسم این کار چیست!

خانم ایمانی دوباره سراپی می شود و کار را در دست می گیرد. کار آفرینی همین است، همین که گاهی زمین می خوری و زمین می خوری و توکل می کنی و دست به زانو می گیری و بلند می شوی، کاری که کار آفرین امروز شهر بانوی ما بارها و بارها انجام می دهد. «رزین را هم از گوشه خانه شروع کردم. کارهایم را روی میز آشپزخانه پهن می کردم. فقط پنجشنبه ها و جمعه ها که همسر می آمد خانه مرتب بود و گرنه کل هفته ریخت و پاش داشتیم و کارها را انجام می دادیم. آن زمان حدود ۱۰ نفر از خانم ها با من کار می کردند. زمانی که کار رزین را شروع کردم، حتی نمی دانستم که اسم این کار چیست و موادش را پیدا نمی کردم. فقط می دانستم می خواهم این کار را انجام دهم. اوایل فکر می کردم شیشه مایع است! موادی که می خریدم، چون شناختی نداشتم، کیفیت نداشتند و زود خشک نمی شدند. یادم هست سال ۹۰ مبلغ ۳۰۰ هزار تومان مواد اولیه خریدم ولی مجبور شدم دوسوم آن را دور بریزم چون خراب شد. فقط از یک سوم کار خروجی گرفتم که آن هم کار درجه یک نشده بود. دوستان و اقوام به دلیل لطفی که به من داشتند آن ها را خریدند. به مرور کار را یاد گرفتم، عمده فروشی ها را پیدا کردم و کار برایم مناسب و باکیفیت درآمد. بعد از آنکه کارم گرفت، واحد کناری را که یک واحد کوچک چهل متری بود و به دانشجویان اجاره می دادند از پدرم اجاره کردم. اجاره ای که می دادم برای دلخوشی خودم بود و در اصل، اجاره بهای آن بیشتر بود، اما پدرم آن را به من داد تا کارگاهم را راه بیندازم و خانم ها برای انجام کار آجایی بیایند. البته من هیچ وقت خانم ها را برای آمدن مجبور نمی کنم چون می دانم بچه دارند و کارهای خانه هم روی دوش آن هاست. تا جایی که امکان داشته باشد، می گویم کارها را خانه ببرند و انجام دهند. این هنر پرهزینه و گران است و ما با تمام تجربه کاری ای که داریم، اگر ریزه کاری ها را رعایت نکنیم، رزین خراب می شود و باید آن را دور بریزیم.»

او یاد گرفته است که از وسایلی دور ریختنی چیزهای با ارزشی درست کند. جاسوئیچی را با پوست گردو و صدف های کوچک تزئین می کند. گل و گیاه و انار خشک شده را به همراه تکه های کاغذ رنگی در کنار هم قرار می دهد. او باور دارد که می شود از کمترین امکانات بیشترین استفاده را کرد.

کرونا کار را برایم سخت کرد

کم کم کار روی غلتک می افتد و تجربه افت و خیزهای خانم ایمانی را کمتر می کند او کارش را گسترش می دهد و کارگاهش را بزرگ تر می کند و برای تعداد بیشتری از خانم ها کار آفرینی می کند، کار آفرینی ای که در کوچه پس کوچه های حاشیه شهر هم می رود و باعث نان آوری می شود. اما هر لحظه تهدیدی در کار آفرینی هست و سرازیری ناگهان سر بالایی می شود! کرونا به جان کار

زمینه فروش کارهای چینی بیشتر شود. کار آفرینی و صنایع دستی به نظر من زنجیره ای است که اگر یک حلقه حرکت نکند، سراسر زنجیر به حرکت درمی آید و برای افراد زیادی کار ایجاد می شود. ما همه سر یک سفره نشستیم و باید از یکدیگر حمایت کنیم، نه اینکه به دلیل داشتن روابط، تنها عده ای بتوانند بالا بروند.» این کار آفرین مشهدی که تاکنون سراغ وام های حمایتی نرفته است عقیده دارد هزینه های کار باید از سود آن تأمین شود و اعتقادی به وام های

درصد بالا ندارد. آرزویش این است که در ادامه، بتواند کارش را در حوزه ارائه چند نوع هنر ارائه و کار رزین را از زیورات به دیگر وسایل کاربردی گسترش دهد.

